

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1389/12/04



بحث از عذره ما لا یاکل لحمه

درباره حکم بیع ابوال و اوراث ما لا یاکل لحمه بحث می کردیم حکم ابوال گفته شد رسیدیم به حکم عذره و اوراث این را که به طور جداگانه مطرح می کنیم به این دلیل هست که اوراث و عذره ما لا یاکل لحمه روایات ویژه خودش دارد روایات وارده درباره عذره حیوانات به طور کلی به دو دسته است دسته اول روایاتی که دلالت دارند بر عدم جواز بیع عذره ما لا یاکل لحمه این دسته از روایات به طور عمده دو تا روایت مورد استناد فقهاست

روایت یعقوب بن شعیب دال بر عدم جواز

روایت اول معتبره یعقوب بن شعیب است از امام صادق علیه السلام کتاب وسائل جلد 12 باب 40 از ابواب ما یکتسب به حدیث 1 این راوی یعقوب بن شعیب نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود **ثمن العذره من السحت** قیمت و بها اگر از عذره حیوان دریافت بشود در ضمن معامله سحت است معنای سحت شی ای که حرام ممنوع معامله است روایت دلالتش کامل

شهرت روایی روایت فوق

و فقها این روایت را نقل می کنند شهرت روایی قطعا دارد از این سو ما گفتیم ممکن است بگوییم معتبره یک راوی به نام علی بن مسکین توثیق خاص ندارد اما مشهور به این روایت عمل کرده اند بلکه مدلول روایت مورد اجماع قدماست یا فقها اگر فقهایی عصر اخیر استثناء کنیم می توانیم بگوییم مورد اجماع فقهاست با اجماعی بودن مدلول و شهرت روایی اعتبار روایت می شود لا باس به

حدیث مشهور دعائم الاسلام دال بر عدم جواز

روایت دوم باز هم حدیث مشهوری است که دعائم الاسلام نقل می کند کتاب دعائم الاسلام مشهورش دو تاست یکی مال مرحوم صدوق است یکی هم مال مرحوم قاضی نعمان مصری که روایت بیشتر از دعائم الاسلام قاضی نقل می شود در این کتاب جلد 2

صفحه 18 نقل شده است از رسول الله صلي الله عليه و اله انه نهى عن بيع العذره نهى هم که در معاملات ارشاد به فساد است دلالتها کامل است و دعائم الاسلام هم خود کتاب معتبري است در بحث رجالي یک نکته داریم و ان این است که اعتبار روایت گاهی از اعتبار خود کتاب ناشی می شود کتاب کتاب معتبري است مضافا بر ان مضمون مورد عمل مشهور بلکه اجماع است این دو تا روایت که دلالت دارند بر عدم جواز

روایات دال بر جواز بيع عذره ماکول اللحم

دسته دوم روایاتي است که دلالت دارند بر جوازیع عذره حیوان از این دسته هم به طور عمده دو تا روایت را فقها مورد استناد قرار داده اند

معتبره محمد بن مضارب و موثقه مهران

روایت اول معتبره محمد بن مضارب که سید الاستاد (ره) در تحقیق رجالیس می فرماید که شیخ در مکاسب این را مصارف می گوید اما حقیقتش همان مضارب است این حدیث باز هم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که اقا فرمود **لا باس ببيع العذره** جمله معروف که شیخ هم در مکاسب نقل می کند این روایت سندش معتبر است اما بعضی از راویهایش توثیق خاص ندارد اما در سند کامل الزیاده نقل شده است که بنابر توثیق عام سند موثق و معتبر است و صحیح هم می گوئیم اعتماد به توثیق عام است برای اشکال و شبهه مجالی نیست سند معتبر دلالت هم که واضح است **لا باس ببيع العذره** روایت دوم این روایت و روایت بعدی که می خوانیم در همان منبع وسائل جلد 12 باب 40 از ابواب ما یکتسب به حدیث 3 و 2 حدیث 2 باز هم موثقه سماعه بن مهران که سندش را گشتم دیدم ان هم معتبره است اما منتش نقل می کند می گوید من در محضر امام حاضر بودم که مردی آمد گفت من معامله عذره انجام می دهم کار من خرید و فروش اوراث حیوانات است قال **حرام بیعها و ثمنها و قال لا باس ببيع العذره** این چه متنی است تعارض مشهود است صدر و ذیل هم نیست جمله با هم وصل است آمده اند توجیه کرده اند که دو تا روایت باشد چون نمی شود يك روایت اینطوری باشد این توجیهی است که بدون وجه و بعد آمده اند گفته باشند که یک روایت است و متناقض است و تساقط می کنند

از شرائط اعتبار روایت عدم اضطراب متن ان است

و گفته می شود که یک روایتی است که اضطراب دارد ما در صحت و اعتبار روایت یک شرط در متن لازم داریم متن اضطراب نداشته باشد متن اگر ادبیاتش کاملا بهم ریخته نباشد که مناسب شان معصوم نباشد این متن را چه کنیم سند هم معتبر است شخصا گشتم معتبر است سید (ره) اشاره به اعتبار نکرده بود اما توجیه صحیح این است که این روایت همین یک روایت است دو تا روایت نیست تعارض هم ندارد جمله اول در ضمن سوال است ببینید هر موقع توجیه درست را پیدا کردید مثل قفل کلیدی است که اگر جا افتاد فوری در باز می شود جمله اول از سوال ما تقول که سنی ها می گویند حرام بیعها و ثمنها این سوال تا اینجا ما تقول که سنی ها اینجوری می گویند امام می فرماید که لا باس این جواب و روایت اگر هم کلمات حتی کلمات کم و زیاد نکنیم علامت سوال یک جمله است حرام بیعها و ثمنها اینجا علامت سوال بیاورید جواب درست می شود **لا باس ببيع العذره** جواب سوال داده شد مطلب هم کاملتر هم شد که ذهن سائل اعلام شد که شک که دارم سوال که می کنم اینجوری می گویند حرام است می فرماید لا باس بهترین توجیه برای این روایت این بود که

آمده است علی الاقل اگر شما گفتید که واو دارد و واو را چه کنیم قبول نشد توجیه در حالی که توجیه بسیار به جا بود ما تنزل می کنیم می گوئیم عیبی ندارد این روایت را می گذاریم کنار اضطراب دارد یا توجیه جا نمی افتد می گوئیم از روایت صرف نظر می کنیم این دو دسته از روایات در مجموع سند ها دارای اعتبار دلالت ها کامل محل بحث و نقض و ابرام فقها قرار گرفته است یک میدان وسیعی شده است برای بحث فقها دو دسته از روایت که خلاصه کنیم

راههای جمع و حل تعارض در روایات

ما حصل مدلول دسته اول ثمن العذرہ سحت یا من السحت ما حصل دسته دوم لا باس بیع العذرہ تعارض مشهود برای اینکه تعارض را خوب اینجا جا بندازیم که کار ما به جمع عرفی کشیده می شود عنوان بفرمایید راههای جمع و حل تعارض تبادر - انصراف - ظهور - و فرقه های اینها

در این رابطه باید نکاتی را مورد توجه قرار بدهیم 1. ببینیم الفاظی که در قالب بیان مطلب را برای مخاطب بیان می کند ما راههایی را برای به دست آوردن مطلب در اختیار داریم 1. تبادر 2. انصراف 3. ظهور پس از این مرحله می رسیم به تعارض در تعارض باز هم راه حلی داریم تحت عنوان جمع بین متعارضین که دو قسم است اما شرح این عنوانها تبادر و انصراف فرقی این است که تبادر راهی است برای به دست آوردن معنای حقیقی مفردات کشف معنای کلمه است و این تبادر هم دو قسم است تبادر از حاق لفظ و تبادر در اثر قرائن این را خوانده ایم در اصول و اما ظهور پس از مرحله تبادر است ظهور در ارتباط با ترکیب و جمله های الفاظ است جمله ها و ترکیب ها را می بینیم معنای کلمه روشن است ساختار ترکیبی را ملاحظه می کنیم که به مطلوب ظهور دارد یا ندارد ظهور یعنی دلالت ابهام نداشته باشد دلالت جمله بر معنا کامل باشد ظهور دو قسم است ظهور در خود معنای لفظ و ظهور در لازم معنا ظهور در خود الفاظ که یک ترکیب دلالت کند به طور واضح به آنچه مدلول خود این الفاظ است و اما ظهور در لوازم الفاظ مثل ظهور امر در وجوب لذا سید الاستاد (ره) در اصول می فرماید که این ظهور و این دلالت را به قرینه عبودیت و مولویت استفاده می کنیم به قرینه عقلیه و اما از ظهور که یک قدم بالاتر برویم می رسد مرحله انصراف بدانیم در تبادر و ظهور اصول با بلاغت و بیان مشترکند ظهور و تبادر در بلاغت هم هست اما انصراف از مصطلحات اختصاصی اصول است انصراف به طور عمده عبارت است از ظهور خاص چه ظهور جمله و بیان نسبت به قدر متیقین این معنای خاص انصراف بنابراین انصراف دو قسم است انصراف بدوی مثل تبادر و انصراف حقیقی انصراف بدوی معنایش واضح است عبارت است از همان ظهور بیان از یک قسمت از مدلول جمله در دید ابتدایی مثل ظهور سعید به فقط تراب تنها این یک ظهور بدوی است که شاید قرینه یا قرب یا ارتباط این ظهور خاص را ابتدا وارد ذهن می کند اما انصراف که عبارت است از جهت یافتن یا کشف جهت دار بودن جمله کار اجتهادی است تدبرمایی می طلبد گفتم از مصطلحات خاص اصولی است بدوی ابتدایی کار اجتهاد نیست تدبر دقت جهت لفظ را نشان می دهد مثلاً شما می گوئید اکرم الضیف اکرام معنای لغویش معلوم است مطلق احترام ضیف هم که مطلق مهمانی اما یک کمی که تدبر بکنیم تناسب حکم و موضوع و سیره به این نتیجه می رسیم پس از تدبر که منظور از اکرام ضیف پذیرایی ویژه مهمان است تغذیه و مسکن و احترام و اکرام این ظهور خاص

انصراف يك اصطلاح خاص اصولي است دو ظهور خاصي است سه پس از تدبر چهار پيدا كردن جهت جمله انصراف يعني جمله ما جهت دار است ان شاءالله به دقت ضبط کرده ايد كه تکرار نشود اگر تا اینجا کار از پیش نرفت می رسیم به مرحله تعارض انصرافي نبود ظهوري نبود و حل نشد قضیه دو تا دليل متعارض امد

تعارض غير مستقر و جمع عرفي و تبرعي

و پس از كه دو تا دليل متعارض بود قبل از كه به تعارض و به مرجحات سندي و دلالي مراجعه كنيم يك راه حلي داريم مقدماتي به ان مي گوييم جمع بين دليلين اين جمع بين دليلين به دو قسم است 1. جمع عرفي 2. جمع تبرعي جمع عرفي عبارت است از جمعي كه شاهد بر جمع وجود داشته باشد و معنا براي عرف جا بيافتد عرف ان بيان نه عرف عوام و جمع تبرعي اين است كه ما چاره جوبي كنيم براي اينكه از تعارض و تساقط نجات پيدا كنيم به قول شيخ انصاري (ره) از قاعده الجمع مهما امكن اولي من الطرح استفاده كنيم و براي هر کدام محملي پيدا كنيم تقريبا محمل تراشي است جمع تبرعي اعتباري ندارد محمل تراشي است جمع عرفي تقريبا جهت ها را پيدا كرديم هر کدام را به جهت خاص خودش هدايت كرديم جمع عرفي هدايت كردن در جهت خود و جمع تبرعي محمل تراشي حالا مثالي هم بزنم كه اين مطلب كامل بشود در جمع عرفي مثال برجسته اي كه هم رنگ مذهبي و هم رجالي و ان اين است حديث متواتر بين الفريقين **اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي** اين حديث متعارض است در سند سني ها متعارض است حديث ديگري آمده است ان هم ظاهرا سندش پيش انها معتبر كه **اني تارك فيكم الثقلين تا اینجا كتاب الله و سنتي** متعارض شد سنت معنای لغویش غير از عترت است شكر خدا يك جمع عرفي جا افتاده اینجا هست اين دو تا تعبير را مي بينيم با تناسب حكم و موضوع دو تا تعبير است و با توجه به روايتي كه از امام صادق عليه السلام آمده است كه مي فرمايد ما هيچ روايتي را نقل نمي كنيم مگر اينكه از جد ما رسول الله صلي الله عليه و اله و سلم رسیده باشد شاهد جمع شد جمع مي گوييم دو تا تعبير از يك حقيقت است اما تفنن تعبير است به اعتبار است و حيثيت و اعتبار من حيث المصدر سنت است من حيث الصادر عترت است صادر عترت است مصدر سنت است چقدر جمع قشنگي است به اين مي گویند جمع عرفي بلا شك و بلا ريب اما جمع تبرعي در مثالها زياد پيدا مي شود در همين مثالي كه داريم مي گویند جمع جمع تبرعي است شيخ انصاري (ره) مي فرمايد جمع بين دو تا دسته از روايت جمع تبرعي است اگر قائل به جمع تبرعي بشويم جمع وجود دارد

سه توجیه برای عدم جواز بيع عذرہ

در بين جمع اين دو دسته از روايت سه تا وجه جمع گفته شده است وجه اول اين است كه منظور از رواياتي كه منع مي كند از عذرہ عذرہ انسان است و منظور از رواياتي كه تجويز مي كند بيع عذرہ را عذرہ بهائم است با واقع هم تطبيق مي كند بعد طريقه جمع در شكل و شمائي جمع دلالي درمي آورد شيخ انصاري (ره) مي فرمايد شيخ طائفه (ره) اين جمع را گفته اما خود با شيوه اصوليش جمع دلالي اعلام مي كند به اين معنا كه مي گوید كه روايات دال بر عدم جواز صريح و نص است در عدم جواز بيع عذرہ انسان و ظاهر است در عذرہ بهائم معنای نص هم مي دانيد يعني دلالتش قطعي است دسته دوم كه دلالت دارند بر جواز نص است بر جواز بيع عذرہ بهائم و ظاهر است بر جواز بيع عذرہ انسان ظاهر است يعني مقتضاي

ظاهراست قدر متيقين و قطعي مي شود نص معنای نص اين است ممكن است ذهنتان از نص اين باشد که ان مطلب را صريح و احتمال خلاف در ان نمي دهيم ولي ان نص است ولي نص معنايش عامتر از ان است نص يعني دلالت صد در صدي

سوال منظور از جمع دلالي که جمع عرفي که نيست جواب جمع در برابر جمع تبرعي است کل اين جمع هايي که در مکاسب آمده شيخ انصاري (ره) مي گوید همه آنها تبرعي است اما جمع دلالي کردیم که دلالتها را با هم جمع کردیم گفتیم شما مي دانيد هر کجا نص و ظاهر رو در روي هم قرار بگيرد نص

مقدم است بنا بر اين بوسيله نص عدم جواز از ظاهر نص به جواز رفع يد مي کنيم و همنيتور عکس بوسيله نص جواز از ظاهر عدم جواز رفع يد مي کنيم نتيجه اين شد عدم جواز به نص متعلق است به عذر انسان و جواز به اندازه نص متعلق است به بهائم از اطلاقه و ظواهرش به خاطر نص ديگري رفع يد مي کنيم اين جمعي است که شيخ طائفه (ره) فرموده و شيخ انصاري (ره) مي فرمايد که اگر جمع تبرعي را قبول کنيم بهترين وجه جمع اين است اما جمع دوم مرحوم سبزواري (ره) در کفايه الاحکام صفحه 84 مي فرمايد که ممکن است جمع بکنيم به اين ترتيب که روايات عدم جواز را حمل بر کراهت بکنيم مي گوييم لا يجوز يا سحت حمل بر کراهت اما شيخ انصاري (ره) مي فرمايد معنای سحت با کراهت قابل تطبيق نيست حرام لا يجوز بيه صريح دارد ترجمه سحت و اما جمع سوم مرحوم علامه مجلسي (ره) مي فرمايد ما روايات عدم جواز را حمل کنيم به عذر اي که منفعت نداشته باشد يا در جاهايي که منفعت براي عذر در اختيار مردم نيست انتفاعي نمي برند و جواز را حمل کنيم به جايي که از نفع مي برد شيخ انصاري (ره) هم مي فرمايد سيد الاستاد (ره) سيد الحکيم (ره) که اين جمعها جمعهاي تبرعي است تبرع است اساس ندارد بنا بر اين اما شيخ انصاري (ره) مي فرمايد که اگر جمع تبرعي را قبول کنيم بهترين جمع همان جمع شيخ طوسي (ره) است و سيد الاستاد (ره) مي فرمايد که اگر قبول کنيم جمع را بهترين جمع جمعي است صاحب کفايه الاحکام اعلام داشته در آخر سيد الحکيم (ره) مطلبي دارد که ما را از اين درگيري ازاد مي کند مي فرمايد به روايت محمد بن مضارب اعتماد نمي شود ان روايت مطروده است مخالف اجماع است بنا بر اين پس از که روايت مخالف مشهور ما هم نمي توانستيم به ان استناد کنيم مي ماند رواياتي که دال بر عدم جواز هست و ما با ان روايات اعتماد مي کنيم شيخ انصاري (ره) هم مي فرمايد که اگر جمعي در کار نباشد به روايات مجوزه بيع نمي شود اعتماد کرد بوجه ذلک علي اساس وجوه لا تخفي وجوه را گفتيم که ماحصل بحث هم بشود حصيله البحث 1. فقها مشهور بلکه خلافي وجودي ندارد که در بيع ماليت شرط است 2. بيع نجس جائز نيست 3. شبي که از جميع جهات حرام است معامله اش جائز نيست 4. رواياتي که دلالت مي کند مخصوصا بر عدم جواز دلالتشان کامل اعتبارشان ثابت و معارض قابل معارضه ندارند چون معارض مخالف اجماع است بنا بر اين حکم فتوا همان است که مشهور فرموده است و سيد طباطبائي يزدي (ره) هم همان حکم را اعلام مي فرمايد با یک زمينه که عنوان کنيد شرحش براي جلسه اينده اما انتفاع جائز است معامله بيع جائز نيست اگر منفعتي داشته باشد انتفاع جائز است شرح مسئله ان شاء الله براي جلسه بعدي